

## رویارویی اعتقادات مردم و تعلقات دولت مردان

قال امیر المؤمنین (ع): ان الحق لا يعرف بالرجال، فاعرف الحق تعرف اهله  
حق به واسطه اشخاص شناخته نمی‌شود. حق را بشناس پیروان آن را خواهی شناخت.<sup>۱</sup>

### اعتقادات مردم و تعلقات دولت مردان

روایتی از امیر مؤمنان در نهج البلاغه نقل شده است که می‌فرماید: الولایات مضامیر الرجال؛<sup>۲</sup> حکومت، قدرت و مسئولیت میدان آزمایش مردان است. انسان‌ها تا وقتی در معرض آزمون قدرت، ثروت و فرصت قرار نگیرند خمیرمایه خود را نشان نمی‌دهند زیرا میدانی برای بروز بعضی از خصلت‌های آنها وجود ندارد. به نظر می‌رسد ماهیت این مسئله را باید در رویارویی میان اعتقادات و تعلقات در بعضی‌ها جست‌وجو کرد. این رویارویی تا وقتی که فضایی برای بروز و ظهور ندارد در انسان خفته است؛ بنابراین بعضی‌ها گرفتار این توهم می‌شوند که در آنها زمینه‌ای برای این تقابل وجود ندارد و این نقطه آغاز مصیبت برای کسانی است که سرنوشت مردم را در دست می‌گیرند.

۱. روضه‌الواعظین، ج ۱، ص ۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲.





کسانی که نمی‌توانند بین اعتقادات و تعلقات خود تعادل برقرار سازند چگونه می‌توانند دیگران را ببینند وقتی از خود آکنده‌اند؟ آکنده بودن از خود یعنی آکنده بودن از خیال، توهمات، تعلقات، نیازها و اضطراب‌های خود. کسی که در ترس، اندوه، امید، عشق، بستگی‌ها و وابستگی‌های خود زندگی می‌کند عشق، امید، ترس، نیازها و خواسته‌های دیگران را درک نمی‌کند. گشوده بودن برای خدمت به دیگران وقتی امکان‌پذیر است که انسان فروبسته تعلقات خود باشد.

انسانی که پیوسته حوزه قدرت، ثروت و فرصت را از دریچه تنگ بستگی‌ها و وابستگی‌های خود می‌بیند تهی از تیزبینی است و تلاش او چیزی جز تلاش بی‌ثمر نیست. اگرچه زور می‌زند تا با استناد به مجموعه‌ای از سوابق، داده‌ها و روش‌ها، رویارویی اعتقادات و تعلقات خود را پنهان کند اما چون این تلاش‌ها رنگ و بوی تعلقات را دارد صاحب دستاوردهای دوران ساز نمی‌شود. این دقیقاً همان کمین‌گاهی است که مولای متقیان آن را میدان آزمون دولت‌مردان می‌بیند.

اکثر دولت‌مردان با شعار حفظ ارزش‌ها، آرمان‌ها و خدمت به مردم و نظام و رعایت حقوق مردم و آزادی آنها و پایبندی به قانون و حاکمیت قانون به میدان کسب قدرت می‌آیند؛ اما بررسی‌ها نشان می‌دهد که این اعتقادات و ادعاها چندان سنخیتی با تعلقات، وابستگی‌ها و بستگی‌های آنها نداشته و بنابراین تأثیری بر فعالیت‌ها، اقدامات و جریان کلی زندگی سیاسی آنها ندارد.

بی‌شک آنچه گفته‌ام تجربه‌ای است که اگرچه در پشت کلمات پنهان شده اما اهداف آن آشکار است. اقتضای تمایز میان این دو قلمرو یعنی قلمرو اعتقادات و تعلقات در دولت‌مردان ما چیست؟

آیا به این اعتبار است که به محض کسب قدرت، مرام مسیحی پیدا می‌کنند و قلمرو قیصر را با قلمرو خدا، جدای از هم می‌بینند؟

آیا به این اعتبار است که همه برده قدرت هستند و اگر سلاخی داشته باشند دست به هلاکت دیگران می‌زنند؟

آیا به این اعتبار است که قدرت از اساس فسادآور و گمراه‌کننده است؟

آیا به این اعتبار است که از اساس نیز حیطة قدرت و حیطة مذهب از هم جدا بود و این تنها خمینی کبیر بود که طرخی در انداخت و این اساس را بر هم زد؟

از دوران باستان غربی‌ها که قدرت را شکوهمند می‌دانستند و سیاست را چیزی جز اراده معطوف به کسب قدرت، حفظ قدرت و بسط قدرت تعریف نمی‌کردند، ارزش‌ها و

اصالت‌های قیصر را پذیرفته و خدا را از حوزه اقتدار خارج کردند. بنابراین قدرت بر جسم و روح آنها حاکم شد و اندیشه فلج گردید. آیا دولت‌مردان ما نیز وقتی وارد حیطه قدرت می‌شوند گرفتار چنین عقیده‌ای می‌گردند و معتقدند که پس از کسب قدرت باید قدرت ستایش شود و تقدس یابد؟

اصحاب قدرت در طول تاریخ گرچه همه را در اسارت دارند ولی خود را مظهر رأفت، مردم‌سالاری، حقوق بشر، نیکی و دانایی معرفی می‌کنند. کسانی که در ایران به این باور در حوزه سیاست رسیده‌اند و معتقدند که تلاش امام برای مهار قدرت توسط دین، اخلاق و فلسفه تلاش بی‌پنده‌ای بود به یقین ارزش‌های قیصر را پذیرفته‌اند و معتقدند که اگر خدا را به اقتدار قیصر پیوند بزنیم دین را دچار دگردیسی کرده‌ایم که بزرگترین بی‌حرمتی به مقدسات است.

این باور فرضیه‌ای بود که مقدس‌مآبان دست در دست سکولارها و پادشاهان مستبد و نظام سلطه بین‌الملل در قرون اخیر تلاش می‌کردند آن را به اثبات برسانند و در قبال آن سیطره نامشروع و نامبارک خود را بر مردم توجیه علمی و عقلی کنند؛ به عبارت دیگر در طول تاریخ معاصر همیشه اعتقادات مردم به پای تعلقات دولت‌مردان قربانی شد.

اکنون به راحتی می‌توان ادعا کرد که چون فهم دیوانسالاری دولتی ایران از سیاست، فهم غربی است نه فهم اسلامی و نه فهمی که امام خمینی از سیاست و حکومت داشت، به محض اینکه دولت‌مردان ما به آریکه قدرت تکیه می‌زنند ارزش قیصر را پذیرفته و خدا را از حوزه قدرت خارج می‌کنند. در چنین شرایطی طبیعی است که کارگزاران حکومتی حامل نیکی و دانایی شوند و تنها خود را پرچمدار حق و حقوق مردم، آزادی و عدالت معرفی نمایند. خطر بت‌سازی رجال از واژه‌های محدود، با همین توهم به قلمرو سیاست کشیده می‌شود و از همه بدتر عرصه دین را هم در بر می‌گیرد؛ آنگاه معیار تشخیص حق‌مداری، دین‌داری و دین‌مداری به جای فقیه و حکیم و فیلسوف، فلان سیاستمدار و بهمان نخبه سیاسی می‌گردد؛ کسانی که حتی صلاحیت و صداقت آنها در مجموعه پندار، گفتار و کردارشان محل تردید است.

مگر غیر از این است که اگر میان این سه جلوه از فرد وحدت نباشد واژه‌ها، شعارها، آرمان‌ها و روش‌ها در خدمت فریب و ریا خواهد بود؛ آن هم فریبی که نه تنها افشاگر نیست بلکه پنهانکار است! امروز شواهد بسیاری در تأیید این مدعا در ایران داریم. اغلب دولت‌مردانی که در شعارهای انتخاباتی خود از آرمان‌های مردم، قانون‌گرایی، آرمان‌های انقلاب اسلامی، ولایت فقیه، استبدادگریزی و استعمارستیزی سخن گفتند و با این



شعارها اعتماد ملت ایران را به خود جلب کردند، پس از سیطره بر قدرت در جنون حفظ و بسط قدرت شریک شدند و به تفسیرها و تأویل‌های عجیب و غریب از اسلام، سیاست، قانون اساسی، حقوق مردم، روحانیت و... دست یازیدند. تمام این دست‌درازی‌ها و دست‌نپاکی‌ها چیزی جز بت‌سازی و افسون‌زدگی واژه‌ها در برابر شناخت حقایق و واقعیت‌ها نیست.

جست‌وجوی حقیقت و بر ملا کردن بت‌سازی‌ها و توهّمات چنین دولت‌مردانی نه تنها باعث بصیرت و معرفت می‌شود بلکه چشم‌ها را باز می‌کند تا پیرامون خود را آن‌گونه که هست ببینیم نه آن‌گونه که دیگران دوست دارند دیده شود. تصادفی نیست که رهبران فرهیخته، فرهمند و بزرگ ما در طول تاریخ از میرزای شیرازی تا امام خمینی و تار هبر معظم انقلاب در پهنه دانش، معرفت و سیاست سمت و سوی واحدی را دنبال می‌کنند و همگی معتقد به فهم حقیقت و واقعیت سیاست هستند، نه شعارها و ادعاهایی که سیاست‌مداران مطرح می‌کنند.

اکنون به راحتی می‌توان فهمید که چرا مقدس‌مآبان متحجر و غربگرایان سکولار و ضد دین و اصحاب استبداد و استعمار هم‌صدا با بنگاه‌های خبر پراکنی نظام سلطه می‌گفتند: دخالت اضطراری میرزای شیرازی در امر سیاست گرچه برای حفظ استقلال مملکت و نگهداری از تجاوزات بیگانگان بسی سودمند بود و لیکن بذری در مزرعه روحانیت پاشیده شد که معلوم نیست چه حاصلی برویاند و چه نتیجه در آینده برای سیاست و روحانیت این مملکت داشته باشد و کدام دست قوی بتواند این خلط و مزج را بر هم زده و هر یک از سیاسیون و روحانیون را به ادای وظیفه خود وادارد... امتزاج سیاست و روحانیت نه تنها دامان روحانیت را لکه‌دار بلکه اساس سیاست را هم متزلزل می‌سازد...<sup>۱</sup>

تمامی این سنگ‌بندی‌ها برای آن است که بعد از قیام تحریم تنباکو به رهبری میرزای شیرازی، در ایران اسطوره توانایی و دانایی قیصر شکسته شد و دخالت مذهب در سیاست دیگر معنای بی‌حرمتی به مقدسات نداشت. امام این آرزوی دیرینه میرزای شیرازی را که می‌گفت تصدی حکومت باید به دست فقیه باشد تا خللی در ارکان سیاست و امور عامه مردم ایجاد نشود را با تأسیس نظام جمهوری اسلامی تحقق بخشید و برای همیشه اسطوره توانایی و دانایی قیصر را ابطال کرد. اما مگر به صرف شکسته

۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، ابن‌سینا، بی‌تا، ص ۱۳۷.



شدن اسطوره دانایی و توانایی سلطان کار به کام مردم و دانایان شد؟  
 خمینی کبیر به ما آموخت که اگر چه «ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم  
 لکن از شر تربیت یافتگان شرق و غرب به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان  
 برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی  
 خلع سلاح نمی‌شوند و هم‌اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری  
 اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی‌دارند.»<sup>۱</sup>

اکنون به راحتی می‌توان فهمید که چرا امام سفارش می‌کرد که پشتیبان ولایت فقیه  
 باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد؛ زیرا در دوپست سال اخیر به تناوب اثبات شده  
 است که اصحاب سیاست به محض کسب قدرت گرفتار وسوسه تداوم و بقای مادام‌العمر  
 در قدرت و سیطره بر مردم می‌شوند و این بزرگترین آفت الگوی مردم‌سالاری اسلامی  
 است. هم‌قبل از انقلاب در دولت‌هایی که شعار ملی می‌دادند و هم بعد از انقلاب اسلامی  
 به رغم همه مکانیسم‌هایی که برای تعیین صلاحیت رئیس‌جمهور و نمایندگان مجلس  
 وجود دارد در اغلب ادوار ریاست‌جمهوری، گرفتار این توهم شدیم و اگر ساختار نظام  
 ولایت فقیه نبود بی‌تردید اکنون کشور باز بچه دست کسانی بود که برای تأمین مطامع  
 خود به قانون اساسی دست درازی می‌کردند.

آنها به رغم تمامی شواهد تاریخی ادعا می‌کنند که برای اعاده حقوق مردم، پاسداشت  
 آزادی، مقابله با استبداد و دفاع از دموکراسی نیاز شدید به کسب اختیارات ویژه و  
 فراقانونی دارند. قبل از انقلاب کبیر اسلامی دولت مصدق که شاید از معدود دولت‌هایی  
 بود که ابتدا مورد حمایت ملت مسلمان ایران و نهادهای مذهبی و مایه امید و آرزوی  
 مردم بود گرفتار این توهم شد که بدون قبضه مطلق قدرت امکان خدمت ندارد. او  
 با وجودی که می‌دانست دولت خود را مدیون تلاش‌های آیت‌الله کاشانی و نیروهای  
 مذهبی است که در ۳۰ تیر با بسیج مردم به خیابان‌ها دولت ساقط شده وی را به قدرت  
 برگرداندند اما به محض قبضه قدرت گرفتار این توهم شد که مستظهر به پشتیبانی ملت  
 است و نیازی به اسلام و روحانیت ندارد.

بعد از انقلاب اسلامی دولت بنی‌صدر، موسوی، هاشمی، خاتمی و اخیراً دولت  
 احمدی‌نژاد نیز گرفتار توهم حضور مستمر در قدرت شدند و تنها خود را متولیان  
 پاسداشت حقوق ملت تصور کردند. از بام تا شام از برنامه‌های حفاظت و حمایت از مردم  
 سخن می‌گویند و چنان در این کار افراط می‌ورزند که سرانجام گرفتار سفسطه شده و

۱. صحیفه/امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷.

شاخه‌هایی را می‌برند که بر روی آن نشسته‌اند. آیا باید این واقعیت را کتمان کنیم که در سه دهه گذشته بیش از هر ضد انقلابی در داخل و خارج انقلابیون سرسخت و دوآتشه آب به آسیاب دشمنان انقلاب و نظام مظلوم جمهوری اسلامی ریختند؟! تقارن پاره‌ای از اتفاقات عجیب در دو دهه اخیر اگر چه در تاریخ ملت ایران مخصوصاً در دوران معاصر غیره منتظره نبوده و نیست اما در ک علل و پیامدهای این اتفاقات را باید یک ضرورت تاریخی برای استقلال، آزادی و نظام جمهوری اسلامی دانست.

خیلی‌ها تلاش می‌کنند با مظلوم‌نمایی جلوی کالبدشکافی این رخدادها را بگیرند. خیلی‌ها هم با پنهان شدن پشت سوابق به‌ظاهر انقلابی و مصادره مفاهیم جذاب انقلابی، خود را از دایره نقد و بررسی‌ها برکنار دیده و انگشت اتهام را متوجه رقیب می‌سازند. اما تقارن دو اتفاق اخیر، تأمل عمیق و دقیق پیرامون آنچه به خصوص بعد از فتنه ۸۸ حول ارکان اصلی نظام جمهوری اسلامی و اصل ولایت فقیه که تبلور تمام آرمان‌ها و اندیشه‌ها و تلاش‌های امام راحل در حوزه سیاست بود را ضروری می‌سازد.

اظهارات اخیر جناب آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور در همایش قوه مجریه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران از یک طرف و اظهارات مهدی هاشمی فرزندان آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در گفت‌وگوی تلفنی با یکی از ضد انقلاب‌های فراری از طرف دیگر،<sup>۱</sup> بیان‌گر تجمیع کلیه تلاش‌های تئوریک مخالفان انقلاب در دو مدل از چالش‌های پیش رو در مقابل اصل نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه است.

در اینجا باز هم یادآوری می‌کنیم که صحت و سقم اصل گفت‌وگو چندان محل مجادله نیست اما آنچه در این گفت‌وگو پیرامون اصل نظام و ولایت فقیه گفته می‌شود بی‌تردید ریشه در افکار و نظریه‌های جناب هاشمی دارد که قبل از فتنه ۸۸ در لفافه و در دو سال اخیر بی‌پرده گفته شده است و ریشه‌های این باورها را در خاطرات ایشان که تاکنون منتشر شده است می‌توان جست‌وجو کرد. چالش‌های مطرح‌شده در متن این دو رخداد را نه از منظر اشخاص حقیقی بلکه از منظر دو نهاد حقوقی یعنی ریاست جمهوری و مجمع تشخیص مصلحت نظام باید جدی بگیریم و پیرامون آن بیاندیشیم.

اگرچه مبادی اولیه این دو رخداد به دو تن از چهره‌های سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران برمی‌گردد اما این نوشته بیش از آنکه خطابش این دو شخصیت باشد خطابش

۱. صرف‌نظر از صحت و سقم این مکالمه و تأیید و تکذیب‌هایی که چندان محل مجادله این مقاله نیست.

تمامی کسانی است که هنوز گرفتار این توهم هستند که با ایجاد روزنه رخنه در درون نظام از طریق کارگزاران می‌توانند اصل نظام را مخدوش سازند. تجدیدنظرطلبی و ارتداد اگرچه حربه‌های خطرناکی برای به زانو درآوردن انقلاب‌های بزرگ بود اما انقلاب اسلامی قبل از این، هم در رابطه با رئیس‌جمهور و هم در رابطه با قائم‌مقام رهبری ظرفیت مصونیت‌پذیری و استقامت خود را نشان داده است.

به نظر می‌رسد مخالفان نظام، هم اظهارات اخیر رئیس‌جمهور که ناظر بر ارکان حقوقی نظام جمهوری اسلامی است و هم اظهارات قبلی و اخیر رئیس‌مجمع تشخیص مصلحت نظام و وابستگان ایشان را که ناظر به ارکان فقهی نظام جمهوری اسلامی می‌باشد را کمین‌گاه مناسبی برای تهاجم به ارکان انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی یافته‌اند. اکنون باید ببینیم چرا این دو رخداد بیانگر تجمیع تمامی تلاش‌های تئوریک ضد انقلاب در سه دهه گذشته علیه نهادهای حقوقی و فقهی کشور است.

## هاشمی رفسنجانی و امکان‌سنجی‌های نظریه استصلاح و شورای فقهی به جای ولایت فقیه<sup>۱</sup>

اولین بار ابتدا آقای هاشمی رفسنجانی در تاریخ دوشنبه ۲ دی ماه ۸۷ در همایش اجتهاد در دوره معاصر که از سوی دانشگاه مذاهب اسلامی در تالار علامه امینی دانشگاه تهران برگزار شد به نکات بسیار مهمی پیرامون فقه مقارن، تجزی در مرجعیت و اجتهاد و تشکیل شورای فقهی، استصلاح و کافی نبودن مدیریت یک نفر در دوران اخیر برای اداره کشور... اشاره کردند که این مباحث شدیداً محل توجه ضد انقلاب قرار گرفت اما در داخل چندان به پایه‌های بنیادین و ساختار شکنانه این بحث توجه نشد. متعاقب آن آقای هاشمی مجدداً در تیرماه سال ۹۱ در گفت‌وگو با پایگاه بین‌المللی همکاری‌های خبری شیعه به این مسائل اشاره کرد. اصرار پیوسته ایشان به بیان این مسئله به رغم عدم استقبال حوزه‌های علمیه، این مسئله را القا می‌کند که هاشمی پروژه مشخصی را برای کنترل اختیارات قانونی ولی فقیه در تئوری نظام جمهوری اسلامی از طریق قاعده شورای فقهی، فقه مقارن و قاعده استصلاح دنبال می‌کند. بنابراین اظهارات نزدیکان ایشان صرفنظر از صحت و سقم، نافی این مسئله که ایشان دل خوشی از

۱. احتمالاً مباحث این قسمت که بخشی از آن در حدود پنج سال پیش نوشته شد با الهام و برداشت و جمع‌بندی منابع متعددی حاصل آمد که در یادداشت‌های اینجانب از جاعات این منابع ثبت و ضبط نگردیده است. از آنجایی که مشخص نیست کدام بخش از نوشته مربوط به اینجانب است پیشاپیش از خوانندگان و کسانی که احتمالاً آثاری از نوشته‌های آنها در این نوشته وجود دارد عذر خواهی می‌کنم.





ولایت فقیه ندارد و مانند گذشته شدیداً به دنبال شورای فقهی به جای ولی فقیه است و تلاش می‌کند برای این شورا ادله فقهی، عقلی و قانونی درست کند چندان دور از واقعیت نیست. اجازه بدهید کمی این تئوری به ظاهر حق نمای آقای هاشمی ولی در باطن بنیان‌کن نظام جمهوری اسلامی ایران! بازتر شود. اهم نظریات ایشان را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. یک مجتهد به تنهایی در همه ابواب مورد نیاز فقهی مردم نمی‌تواند متخصص باشد. چطور فردی می‌تواند در عمر ۴۰-۳۰ ساله تحصیل خود، همه این حقوق را که هر کدام تخصص بزرگی است، بداند؟ لذا ما باید به سمت فقه تخصصی در یک حکومت اسلامی برویم؛ زیرا دخالت در امور مردم با فقه تخصصی امکان‌پذیر است...

۲. اگر فقه تخصصی را بپذیریم باید تقلید تخصصی را هم بپذیریم و این‌گونه لازم نیست کسی در همه امور از یک نفر تقلید کند...

۳. اگر این دورا بپذیریم باید شورای فقهی را هم بپذیریم؛ وقتی با سیاست می‌خواهیم همه جامعه را اداره کنیم، شورای نگهبان ناظر مجلس باید همه تخصص‌ها را در خود داشته باشد و نظر تخصصی بدهد...

۴. اگر توجه به عقل و خواست قرآن در اجتهاد جدی گرفته شود، به تخصص در رشته‌های فقهی بها دهیم...

۵. بحث‌های فقه‌مقارن را جدی بگیریم. تقلید را تخصصی کنیم، شورای فقهی را تخصصی کنیم، شورای فقهی حداقل برای مسائل عمده مدیریت کشور تشکیل شود...

۶. نمی‌توان جامعه‌ای را که تحت عنوان اسلام اداره می‌شود با برخی روایات مدیریت کرد که هزار و چند سال پیش در آن شرایط بدون اجتهاد، بدون توجه به عقل و بی‌توجه به مصالح و مفاسد، نقل شده است...

۷. مسائل مستحدثه مسائلی هستند که هر لحظه اتفاق می‌افتند و در دوران کنونی باید با عقل و منابعی که در اختیار داریم آنها را حل کنیم...

۸. فقه امروز علما و حوزه‌های ما با دوران‌های قبل قابل مقایسه نیست؛ درست است که فقه سیاسی در اعماق فقه ما وجود دارد ولی باید قدری تغییر کند و بزرگ‌تر شود...<sup>۱</sup> اینها اهم مسائلی بود که در نسبت با ارکان نظام جمهوری اسلامی که در رأس آن ولی فقیه قرار دارد در اظهارات آقای هاشمی وجود داشت. راست است که گفته‌اند از این اظهارات نتایج زیر را می‌توان استخراج کرد:



الف. صحبت‌های آقای هاشمی شباهتی با متون فقهی حوزه‌های ما ندارد و در واقع نشانگر چالشی با کل متون فقهی در فقه سنتی است.

ب. آقای هاشمی جایگاه خاصی برای فقه و فقیه به عنوان مجری بلامنزاع خرد فقهی قایل نیست و در عصر کنونی امکان جمع شدن این خرد فقهی را در یک فقیه یا مرجع نمی‌پذیرد. بنابراین ولایت چنین فقیهی دلیل عقلی ندارد.

به عبارت دیگر باید از آقای هاشمی پرسید دیگر چه نیازی به ولی فقیه داریم و ولی فقیه چه نقشی جز نقش تشریفاتی می‌تواند در نظام پیشنهادی ایشان داشته باشد؟ البته به نظر می‌رسد که آقای هاشمی چون جسارت این را نداشت که مستقیماً غیر علمی و غیر عقلی بودن ولی فقیه را به زعم خود بیان کند در پس فقه تخصصی این مسئله را عنوان کرد ولی فرقی در نتایج ندارد.

پ. محور اصلی بحث آقای هاشمی این است که فقها با نادیده گرفتن وسعت مسائل زمان و ضرورت تخصصی برخورد کردن با این مسائل برای اداره کشور یا با پرهیز از شورای فقهی، نپذیرفتن تخصصی شدن اجتهاد و فقه مقارن، تحمیل نظام‌های فقهی گذشته را که دیگر در دوران جدید کارآمد نیست، ادامه می‌دهند.

ت. آقای هاشمی با قرائت انتقادی از فقه شیعه و دیگر تمهیدات فقه سنتی در مقتضیات زمان، مستقیماً تمایل خود را به فروپاشی فقه سنتی اعلام می‌کند.

این شالوده‌شکنی در حوزه فقه سنتی که امام بزرگوار شدیداً به پایبندی بدان سفارش می‌کرد و عدول از آن را آغاز انحراف در حوزه‌ها می‌دانست، یادآور شیوه‌هایی است که در ابتدای انقلاب پاره‌ای از جریانات سکولار به خصوص نهضت آزادی با طرح فقه پویا و فقه سنتی اتخاذ کرده و با طرح نزاع بین فقه سنتی و فقه پویا تلاش می‌کردند از این طریق طرح‌های فقهی را به انحراف کشانده یا دچار معضل کنند.

گذشته از اینها، شالوده‌شکنی در فقه سنتی به منظور بی‌اثر نشان دادن چنین فقهی به زعم آقای هاشمی، این توهم را دامن می‌زند که خرد فقهی حوزه‌های ما در قالب فقه سنتی، فقیه سنتی و حوزه‌های سنتی دیگر نمی‌تواند خود اصالت خویش را تصدیق کند و برای تصدیق اصالت آن باید به منابع و مراجع بیرونی رجوع کرد و این آغاز مصیبت است؛ مصیبتی که در رنسانس دامن مسیحیت را آلوده کرد و مصیبتی که از زمان محمد عبده به بعد فقه اهل سنت را از مبانی شرعی تهی ساخت و با نظریه استصلاح قواعد حقوقی مدرن به جای قواعد فقهی نشست.

با عنایت به مطالب مذکور و ادله‌های بسیاری که بعضی از منتقدین دیگر آورده‌اند و



عصاره آنها در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است، به نظر می‌رسد که اشکالات آقای هاشمی به فقه سنتی و اداره کشور توسط ولی فقیه و همچنین کسانی که قبلاً نزاع فقه سنتی و فقه پویا را برانگیخته بودند، به نقادی سیاسی بیشتر نزدیک تر است تا به نقادی‌های فقهی و علمی.

### هاشمی رفسنجانی و نشاندن پنداشته‌های فقهی به جای دانش فقه!!

در خوشبینانه‌ترین تصورات باید گفت که اظهارات آقای هاشمی و نزدیکان ایشان در بحرانی نشان دادن اوضاع کشور در سایه مدیریت ولی فقیه و غیر عقلی جلوه دادن این مدیریت در عصر جدید اگر چه متکی بر این پنداشته است که شیوه‌های باز تولید فقه سنتی که تاکنون در حوزه‌ها رواج داشته است و منجر به انقلاب کبیر اسلامی شد قابلیت بی‌چون و چرای خود را برای قرائت هر گونه مکتب فقهی از جمله مکتب فقهی دوران معاصر از دست داده است ولی بیش از همه رویارویی با کارآمدی نظریه ولایت فقیه در مدیریت نظام‌های سیاسی در دوران معاصر است. بنابراین اگر کسانی بر مبنای این توهمات تصور می‌کنند می‌توانند بنیادهای فقهی و کارآمدی نظام جمهوری اسلامی ایران را مورد تردید قرار داده و فضا را برای بازگشت اندیشه‌های غیر اسلامی یا شبه‌اسلامی فراهم سازند سخت در اشتباه هستند؛ زیرا امام، اندیشه‌های امام و راه امام نماینده بنیادی‌ترین و انعطاف‌ناپذیرترین شکل مقاومت در برابر تهاجمات مدرن و ملاحظه‌کاری‌های سیاسی و غیره نسبت به فقه سنتی، نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه است.

ناقدان مدرن فقه سنتی با دستاویز قرار دادن فقه پویا، با اشتیاق وافر و با توسل به پاره‌ای از قواعد فقهیه که همیشه در حوزه‌های ما مورد توجه بود، به نظام و روش فقهی حوزه‌های ما می‌تازند و به طرح دیدگاه‌هایی کمابیش بلندپروازانه و ساختارشکنانه تمایل نشان می‌دهند. امام بزرگوار ما از پیش دیدگاه مدعیان فقه پویا در مقابل فقه سنتی را که تلاش می‌کردند با دوپاره کردن فقه میان خرد فقهی و تمثیل‌های شبه‌فقهی دانش فقهی را فدای پنداشته‌های شبه‌فقهی کنند، ابطال کرد.

مخالفان فقه سنتی عموماً تلاش می‌کنند تا در کشاکش میان فقه سنتی و فقه پویا، با استفاده از اصطلاحاتی چون مقتضیات زمان، فقه تخصصی، شورای فقهی، تجزی در اجتهاد، تجزی در تقلید، فقه مقارن، مدیریت علمی و عقلی و امثال این مفاهیم، نظام فقهی جمهوری اسلامی را به نفع مدرنیته و مدرنیسم مهار کنند و فقه را در چهار چوب

محدوده‌های شکلی و روش‌شناختی مدرنیته که عموماً مبتنی بر ذهنیات است تا واقعیات فضای زندگی مسلمانان، مقید سازند.

بنابراین باید دقت کرد که قرائت حضرت آقای هاشمی از فقه مقارن، شورای فقهی، تخصصی شدن اجتهاد، تقلید تخصصی، قاعده استصلاح (که دمار از روزگار فقه اهل سنت در آورد و در بست آن را در اختیار ذهنیات سکولارهایی مثل علی عبدالرازق مصری قرار داد) و امثال اینها چه چیزی از دقت متون فقهی و دانش فقهی حوزه‌های ما را به چالش می‌کشد.

به نظر می‌رسد امام برخلاف ناقدان فقه سنتی تمایلی به تفکیک قلمروهای اجتهادی نداشت؛ بلکه بر عکس می‌خواست نشان دهد که در همه زمان‌ها و مقتضیات دوران به رغم اینکه ممکن است انواع خاصی از ناسازگاری‌ها در نسبت با فقه و مدیریت فقهی بروز کند اما فقه سنتی شیعه و شیوه‌های اجتهادی فقهای سلف توانایی پاسخ‌گویی به آنها را دارد. این مهمترین نکته‌ای است که در مورد شالوده‌شکنی‌های فقه سنتی شیعه باید دریافت.

عبارت فقه تخصصی و تجزی در اجتهاد و فقه مقارن و امثال اینها اگرچه حرف جدیدی نیست اما همیشه به شیوه‌هایی مطرح شده است که برخی از مخالفان نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه مودیانه و سرخوشانه به آن پرداخته‌اند، تا از این طریق نه اینکه مشکلی از نظام جمهوری اسلامی را حل نمایند بلکه شبهه‌ای بر شبهات گذشته بیافزایند؛ در حالی که امام تلاش خود را صرف اندیشه کردن در ناسازگاری‌هایی می‌کرد که ممکن بود فقه سنتی را در برخورد با مقتضیات زمان دچار چالش‌های جدید نماید. بنابراین باید دقت کرد که دیدگاهی که آقای هاشمی و همفکران و هم‌مشربان او مطرح می‌کنند یا استعارات اساسی‌ای که از آن بهره می‌گیرند در تاریخ تحولات دوران معاصر در جنبش‌های اسلامی به نتایج اساسی نرسید و بیش از آنکه مددی به فقه و فقیه رساند ارکان شریعت را در این جنبش‌ها متزلزل کرد. نمونه بارز آن جنبش اصلاح‌طلبی سید جمال اسدآبادی است که وقتی به محمد عبده رسید شعار فقه مقارن و نظریه استصلاح و اصل تلفیق ایشان چیزی برای اهل سنت باقی نگذاشت و بلاواسطه علی عبدالرازق مصری با کتاب *اسلام و اصول حکومت فاتحه* بخششی عظیم از تاریخ اسلام در مدینه و سنت و سیره پیامبر (ص) و خلفای بعدی را خواند و از اساس آن سنت و سیره را بی‌ارتباط با شئون پیامبری دانست.

راست گفته‌اند که شالوده‌شکنی‌های فقهی در پناه فقه تخصصی، اصل تلفیق و نظریه



استصلاح و تشکیل شورای فقهی هیچ خط فاصلی میان آن نوع قرائت از فقه که دیگر جایی در متن زندگی مردم ندارد با قرائت دقیق و مناسب از فقهی که تئوری واقعی زندگی در دنیای امروز است، از زبان نقادان فقه سنتی ترسیم نمی‌کند.

این شالوده‌شکنی‌ها تاکنون نشان داده است که در نهایت به پذیرش کامل نظام اولویتهای مقتضیات زمان بر فقه و احکام فقهی منجر می‌شود. چنین دیدگاهی حاکی از چرخش‌های بنیادی در رویه‌های قرائت امام از فقه است. این امر بدان معنی است که باید متون فقهی را به شیوه اساساً متفاوتی غیر از شیوه فقه سنتی و فقه جواهری خواند و استنباط نمود. این همان خطاری بود که امام پیوسته بدان ملتفت بود.

بنابراین باید توجه داشت که دیدگاه‌های آقای هاشمی در مورد ناکارآمدی فقه سنتی و شیوه اجتهاد سنتی به طور طبیعی ما را به باورهایی می‌رساند که بگوئیم فقه سنتی و فقه جواهری در زبان‌شناسی آقای هاشمی به صورت نظام‌مند مورد تحقیر قرار گرفته است.

شاید آقای هاشمی به صورت ناخواسته در پس اولیتهای که به تخصصی شدن مسائل می‌دهد، مسائلی را مطرح می‌کند که فقه سنتی را از حیز ارتفاع ساقط می‌سازد؛ در حالی که امام در آثار خود نشان می‌دهد که این پنداشته‌ها، هر چند جذاب، فریبنده و به ظاهر تقویت‌کننده فقه هستند اما به محض جایگزین نظم حاکم بر حوزه‌های سنتی فقه شوند، فقه، فقیه و فقاہت را در معرض تخریب قرار می‌دهند. حاصل این جایگزینی نه تنها متزلزل شدن شیوه‌های اجتهادی بلکه متزلزل شدن حوزه پژوهشی در فقه و فقاہتی است که مبتنی بر ایده فقه سنتی و حصول بی‌واسطه فتاوی فقهی از فقیه می‌باشد.

رمز پیوند فقیه با مردم در تفکر شیعه همین رابطه بی‌واسطه، مستمر و هدایت‌نشده است. بنابراین شالوده‌شکنی فقه سنتی، قرائتی است که همبستگی خود را با متون مورد پژوهش فقها در گذشته و شیوه‌های اجتهادی از دست داده و دیگر نمی‌تواند به صورت مستقل و خودجوش به عنوان نظامی کارآمد و باز تولیدکننده در فضا‌های جدید زندگی مسلمانان مطرح شود.

آنچه گفته شد به معنای مقاومت در برابر هر گونه نوآوری در دستگاه فقهی نیست بلکه هشدار است که به ما نشان می‌دهد اگر قرار است چنین فضای جدیدی برای فقه شیعه فراهم شود در بستر کدام نظام فقهی باشد. بنابراین اگر با بدبینی نگوییم که تردید آقای هاشمی در معناآفرینی فقه سنتی و روش اداره نظام‌ها بر اساس ولایت فقیه بیش از آنکه

تردید فقهی باشد یک تردید سیاسی است و از دورانی آغاز شد که ایشان و جریان‌های وابسته و پیوسته به ایشان احساس کردند مصادره انقلاب با مدیریت ولی فقیه به نفع جریان خاص ممکن نیست، می‌توان با خوش بینی به این نتیجه رسید که در نظر گرفتن شالوده‌شکنی‌های فقهی حتی به عنوان یک ایده، به معنی افتادن به دام نظام سلسله مراتبی است که در آنها هر چیزی تفکیک شده و در جایگاه ممتاز خود قرار می‌گیرد؛ این یعنی غلبه نوعی ساختارگرایی مدرن در فهم فقهی علمای شیعه و حوزه‌های علمیه و جایگزین کردن پنداشته‌های فقهی بر دانش فقه.

### جریان انحرافی و توهم رنگ و رورفته تقابل جمهوریت با اسلامیت نظام

می‌گویند آغاز هر چیز همانا نفی آن چیزی است که با آن آغاز می‌شود. به عنوان مثال میرزا علی محمد باب که پدر خوانده تمامی جریان‌های انحرافی در ایران است ابتدا با تمسک به مذهب شیعه و مهدویت، زایش افکار انحرافی و استعماری خود را آغاز می‌کند ولی برای اینکه نشان دهد دیگر اندیشه‌های او تابع اسلام نیست و بدعت جدیدی در حوزه نبوت می‌باشد همان چیزی را نفی می‌کند که با آن زایش افکار خود را آغاز کرده بود. ما در اصطلاح عامیانه می‌گوییم همان شاخه‌ای را می‌برد که بر روی آن نشسته است.

به نظر می‌رسد سرنوشت سیاسی بسیاری از دولت‌مردان ایران که با شعار دفاع از مردم، ارزش‌های مذهبی مردم، حقوق مردم و قانون‌پذیری و اصلاحات آغاز شد در پایان بانفی آن آغازها به انتها رسید!! ما نمونه‌های جالبی را حداقل در صد سال اخیر می‌توانیم مثال بزنیم. دکتر مصدق به عنوان مردمی‌ترین دولت‌دوران پهلوی نمونه خوبی است. مصدق با شعار ملی کردن صنعت نفت، دفاع از حقوق ملت ایران، حمایت از قانون و پرهیز از خودکامگی به قدرت رسید اما وقتی براریکه قدرت سوار شد تمام آن شاخه‌هایی را که بر آن نشسته بود یکی پس از دیگری برید و سقوط کرد؛ آن هم چه سقوطی که حتی یک نفر از کسانی که در واقعه ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ به رهبری آیت‌الله کاشانی به خیابان‌ها ریخته و مجدداً او را به قدرت برگرداندند، به یاری او نیامدند!! چرا؟ مگر او گرفتار این توهم نبود که مستظهر به پشتیبانی ملت است و دیگر نیازی به حمایت روحانیت و

۱. مصدق پس از اختلاف با شاه بر سر بعضی از اختیارات، بدون مشورت با آیت‌الله کاشانی و کسانی که او را به قدرت رسانده بودند ناگهان استعفا داد و به محل استراحت خود در احمدآباد رفت. شاه هم با استفاده از فرصت، قوام را نخست‌وزیر کرد. قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ قیامی بود که آیت‌الله کاشانی برای ساقط کردن دولت قوام و بازگشت مصدق به قدرت به راه انداخت.





نهادهای دینی که او را به قدرت رسانده بودند ندارد؟ پس چرا نتوانست آن ملتی را که مستظهر به پشتیبانی آنها بود به صحنه آورد و با کودتا مقابله نماید؟!

بگذارید از نمونه‌های دوران بعد از انقلاب که به حافظه تاریخی ملت ایران نزدیک‌تر است مثال بیاوریم. ابوالحسن بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهور ایران که توانسته بود با رأی قاطع ۱۱ میلیون، رئیس‌جمهور اولین نظام جمهوری اسلامی در جهان شود، به محض اینکه به قدرت رسید گرفتار این توهم شد که مستظهر به پشتیبانی ملت است و نیازی به ولایت فقیه، روحانیت و نهادهای مذهبی - که اصلاً انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی به برکت رهبری‌ها و روشنگری‌های آنها به پیروزی رسیده بود تا کسی مثل بنی‌صدر که نه نامی و نه نشانی در تاریخ معاصر ملت ایران داشت، رئیس‌جمهور شود - ندارد. بنی‌صدر جاهلانه همان شاخه‌هایی را برید که بر آن سوار بود و لاجرم سقوط کرد، آن هم چه سقوطی که شایع است مجبور شد از ترس همان ملتی که او مدعی بود مستظهر به آرا آنهاست با بیزک و آرایش و لباس زنانه و با شقی‌ترین منافقی که دستش به خون هزاران نفر از ملت مسلمان ایران آلوده است یعنی با مسعود رجوی از ایران فرار کند و به دامن اربابان خود برگردند.

بگذارید از روحانیت مثال بزنیم که بعضی‌ها متوجه نشوند نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه تابع تمایلات صنفی، حزبی، خانوادگی و قومی و قبیله‌ای نبوده و نیست که چشم خود را در مقابل خیانت حتی عالی‌ترین و نزدیک‌ترین مقام به جمهوری اسلامی ببندد؛ شیخ حسن لاهوتی و شیخ حسینعلی منتظری، هر دو پاره تن امام و رنج‌کشیده سال‌ها زندان و مبارزه و تبعید بودند. محبوبیت آنها در نظام جمهوری اسلامی و نزد ملت مسلمان ایران تا اندازه‌ای بود که خیابان‌ها و مکان‌های زیادی را خودجوش به نام اینها کردند تا یاد و خاطره جان‌فشانی‌های آنها برای همیشه در حافظه تاریخی ملت ایران باقی بماند. اما هر دو وقتی گرفتار القانات منافقین شدند و مردم و نظام جمهوری اسلامی را برای خود و خانواده خود و حزب و باند خود خواستند، به مرض خیانت به آرمان‌های انقلاب اسلامی و ملت ایران گرفتار شدند و همان شاخه‌هایی را بریدند که بر آن نشسته بودند و لاجرم سقوط کردند. آن هم چه سقوطی! که یکی یحتمل خودکشی کرد و دیگری را حتی نزدیک‌ترین یارانش به هیچ گرفتند.

در دوران دولت موسوی، هاشمی و خاتمی نیز گرفتار چنین توهماتی از ناحیه دولت‌مردان بودیم که فعلاً باز کردن آن در صلاحیت این نوشتار نیست تا تاریخ به درستی نوشته شود. هم موسوی، هم هاشمی و هم خاتمی و اکنون به وضوح باید گفته

شود هم جناب آقای احمدی نژاد ابتدا با چیزی آغاز کردند که بدون آن آغازی برایشان وجود نداشت. به عبارت دیگر ملت بزرگ ایران اینها را به اعتبار پیوستگی شان به امام، نظام و ولی فقیه مورد عنایت قرار دادند و اگر این مسائل در شعارهای انتخاباتی آنها نبود جز عده محدودی کسی سراغی از اینها نمی گرفت. اما آیا می خواهند با تغییر مواضع متمایز خود همان شاخه‌هایی را ببرند که بر آن نشسته‌اند؟

روی سخن ما فعلاً با آقای خاتمی و موسوی نیست چون در فتنه ۸۸ اغلب شاخه‌هایی را که در نظام جمهوری اسلامی ایران بر آن نشسته بودند و مردم به همین اعتبار برای آنها محلی از اعراب قایل بودند، بریدند و فعلاً در میان توهمات و ذهنیات شبه‌دموکراتیک و شبه‌اسلامی یا به تعبیر زیبای امام، اسلام امریکایی خود دست و پا زده و در خلأ معلق می‌باشند؛ اما روی سخن ما با جناب آقای هاشمی و آقای احمدی نژاد است. چون هنوز فرصت برای بازگشت به نقطه آغاز را از دست ندادند.

ملت ایران نمی‌خواهد این‌خاطر تلخ را به حافظه تاریخی خود بسپارد که همه دلبستگان به قدرت سرانجام برای دوام و استمرار غیر قانونی خود در قدرت راهی جز نفی ارکان و پایه‌های جمهوری اسلامی و در رأس آن ولایت فقیه ندارند. چرا بعضی‌ها فراموش کرده‌اند که همه ماجرای صعود امثال مصدق، بنی‌صدر، موسوی، منتظری، هاشمی، خاتمی و احمدی نژادها به قدرت از برکت مردم‌پذیری روحانیت و نظام متصل و مورد تأیید روحانیت است؟ تمام این صعود و سقوط‌ها با وعده بهبود موقعیت تضعیف‌شده مردم مسلمان ایران و اعتلای فرهنگ اسلامی و دفاع از حقوق و آرمان‌های مردم مشروعیت و مقبولیت یافت. مگر مبارزه با استعمار و استبداد و حفظ شعائر اسلامی در سایه حکومت ولی فقیه و حفظ ارکان نظام جمهوری اسلامی شعارهای تبلیغاتی و انتخاباتی داوطلبان انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی نبود؟ مگر شورای محترم نگهبان بر اساس قانون، صلاحیت این افراد را بر این قواعد مشخص نکرد؟ پس چرا در پایان راه همان شاخه‌هایی را می‌برند که صلاحیت و مشروعیت و دوام و بقای آنها به همان شاخه‌هاست؟ مگر آرمان امام عزیز و عظیم‌الشأن ما که دولت‌مردان در هر رده‌ای پیوسته از آن دم می‌زنند این نبود که پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد، پس چرا تمام خشم خود را متوجه این آرمان‌ها کرده‌اند؟ آیا این بدان معنا نیست که همان شاخه‌هایی بریده می‌شود که بر آن سوارند و این لاجرم سقوط سهمگینی را به ارمغان خواهد آورد!

حکایت دولت‌مردان ما حکایت آن وطن‌پرست امریکای لاتین است که در اعتراض به





دخالت‌های امریکا در سیاست‌های منطقه‌ای بمبی نامه‌ای را به یکی از کنسولگری‌های ایالات متحده فرستاد تا با انفجار این بمب جهان را متوجه سیاست‌های استعماری نظام سلطه نماید. او مثل یک شهروند خوب و وظیفه‌شناس و تابع قاعده و قانون حتی آدرس فرستنده را بر روی پاکت نوشت!! اما تمبر کافی روی پاکت نچسباند و به همین دلیل پست نامه او را به خودش برگرداند. قهرمان پوشالی، ساده‌لوح و کندذهن ما که فراموش کرده بود چه چیزی را در نامه گذاشته است آن نامه را باز کرد و خود را به کشتن داد. باور بفرمایید آنچه جریان‌های معارض و انحرافی در قالب‌های متفاوت با ارکان نظام جمهوری اسلامی می‌کنند شبیه به همین اقدامات دون کیشوت‌های پوشالی است که عاقبت خود را به هلاکت می‌رسانند. تجدید نظر طلبان فکر می‌کنند با ساختن این گونه تله‌های انفجاری در مقابل نظریه ولایت فقیه امام خمینی، این نظریه را از هم می‌پاشند؛ آنها همان شاخه‌هایی را می‌برند که بر آن سوار هستند.

بخش مهمی از صحبت‌های رئیس‌جمهور که در تاریخ یکشنبه ۱۲ آذر ۱۳۹۱ در همایش قوه مجریه و حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران ایراد شد، بیش از آن که مبتنی بر قواعد حقوقی و شرعی باشد نوعی موضع‌گیری سیاسی در مقابل ارکان نظام تلقی می‌شود؛ شبیه همان نظریه‌ای که آقای هاشمی در قالب شورای فقهی و نظریه استصلاح مطرح کرد. نکات مهم این سخنان عبارت بود از:

۱. تازمانی که این قانون معتبر است، هیچ‌کس نمی‌تواند به استناد یک روایت، حدیث و حتی آیه‌ای از قرآن و فهم خود از دین، قانون اساسی را کنار بگذارد یا آن را نقض کند و بگوید فهم من از این چیز دیگری است. فهم شما برای خودتان معتبر است، نه در مناسبات اجتماعی.
۲. تفسیر قانون اساسی در واقع خود قانون اساسی است و باید با اصل منطبق باشد. باید به گونه‌ای باشد که اکثریت قاطعی از مردم آن را درست بیندارند و بگویند فهم ما هم از قانون اساسی همین است؛ چرا؟ چون اصل اینکه قانون اساسی در کشور ما اجرا می‌شود، به خاطر رأی مردم است. اگر مردم رأی نمی‌دادند و این قانون اساسی را انتخاب نمی‌کردند، اجازه اجرا نداشت و موضوعیت پیدا نمی‌کرد.
۳. ممکن است بعضی‌ها بگویند که نه خیر، اینها بحث‌های تخصصی است و مردم نمی‌فهمند و هر چه ما گفتیم، درست است؛ اما بالاخره اصل قانون اساسی که تخصصی‌تر است. همین اصل قانون اساسی به رأی



- گذاشته شده و چون مردم رأی دادند، معتبر است.
۴. نمی شود تفسیری از قانون اساسی بکنیم که اکثریت ملت نقطه مقابل آن را بفهمند. در اینجا به نظرم فاقد مشروعیت و اصالت می شود.
۵. نمی شود عده قلیلی بگویند که مصلحت ملت را ما تشخیص می دهیم، خود ملت قادر به تشخیص مصلحت خود نیست. چطور ملت آن قدر تشخیص داد که شما را انتخاب و بر خود حاکم کرد، اما مصالح خود را تشخیص نمی دهد؟
۶. یکی دیگر از مباحث قانون اساسی جایگاه رئیس جمهور، صرف نظر از احمدی نژاد، است. اگر ما سال اول بر قانون اساسی پافشاری می کردیم، همان فضای قبل منتقل می شد که اینها اختیارات اضافه می خواهند و... و حرف را منکوب می کردند و چه بسا ثمر نمی داد و بالعکس می شد.
۷. در قانون اساسی، تنها مقامی که نماینده و نماد تمرکز و شکل گیری اراده ملی است، رئیس جمهور است؛ یعنی تنها جایی که همه ملت به یک نفر، یعنی رئیس جمهور، رأی می دهند. این قانون اساسی ماست.
۸. کسی است که بالاترین سطح نمایندگی از مردم را دارد. همه مردم برای انتخاب یک نفر می آیند. اشاره کردند، اصل ۱۱۳ روشن است: بالاترین مقام رسمی کشور، پس از مقام رهبری، مجری قانون اساسی و رئیس قوه مجریه.
۹. بخش مهم مردم سالاری و جمهوری در انتخاب رئیس جمهور متبلور می شود که همه مردم اعمال اراده می کنند.
۱۰. البته همه ارکان نظام باید بر اساس اراده و رأی مردم باشند و هستند. اما مشکل از کجاست؟ مشکل از آنجاست که بخواهیم با اقلیتی کل ملت را کنترل کنیم. اینجا اختلاف ها شروع می شود؛ نه اختلاف، که بعضی ها به محض اینکه تذکر قانون اساسی می دهیم، می گویند وارد اختلافات شده اید؛ اینجا اختلاف نیست؛ اینجا صیانت از اصل نظام، اصل ملت، اصل حقوق مردم و اصل قانون اساسی است.
۱۱. شخص رئیس جمهور را مردم مستقیماً انتخاب می کنند. حتی



- رهبری را به واسطه انتخاب می‌کنند، اول خبرگان رهبری، بعد رهبر.<sup>۱</sup>
- اینکه احتمال دهیم این دو رخداد انحرافی که یکی ناظر به چالش با ارکان فقهی نظام و دیگری ناظر به چالش با ارکان حقوقی نظام است و یا به تعبیر بعضی‌ها یکی ناظر به اسلامیت و دیگری ناظر به جمهوریت نظام است با هماهنگی هم در این شرایط حساس مطرح می‌شوند، اگر چه جای مناقشه دارد ولی حداقل نمی‌توان این احتمال را نادیده گرفت که طراحان هر دو رخداد یعنی آنهایی که این گونه تهاجمات را سازماندهی می‌کنند، از یک آشخور هدایت می‌شوند. برای این احتمال می‌توان دلایلی ارایه داد:
۱. چرا نوار گفت‌وگوی مهدی هاشمی که ناظر به مطالب سخنی در مورد رکن ولایت فقیه نظام جمهوری اسلامی است درست در زمانی نشر می‌یابد که از ناحیه جریان انحرافی آن اظهارات منتشر می‌شود؟
  ۲. کسانی که این نوار را منتشر کردند (که یقیناً در خارج از کشور هستند) چه سودی از مقابله هاشمی و خانواده هاشمی با نظام می‌برند؟
  ۳. پخش این نوار برای چه کسانی سود دارد؟
  ۴. چرا به ناگهان در پایان دولت دهم همایشی تحت عنوان قوه مجریه و حقوق اساسی سازمان دهی می‌شود؟
  ۵. این همایش چه سودی برای یک دولتی که در پایان راه است دارد؟
  ۶. چرا رئیس قوه مجریه ادعاهای دموکراتیک و سکولاریزه شده خود را در پایان کار دولت خود می‌گوید و در آغاز چنین ادعایی نداشت؟
  ۷. چه کسانی از تقابل قوه مجریه و رئیس آن در آستانه انتخابات با دیگر قوا و با ارکان نظام سود می‌برند؟
- در کنار این سؤال‌ها ده‌ها سؤال دیگر وجود دارد که نشان می‌دهد جریان‌های انحرافی بیهوده در شرایط انتخابات آینده در رویارویی با ارکان نظام و در رأس آن ولایت فقیه به هم نرسیده‌اند. اظهارات آقای احمدی‌نژاد در همایش مذکور بیش از آنکه مردم را خوشحال کند ضد انقلاب‌های مارک‌دار را خوشحال کرده است.
- حسین باقرزاده منافق سابقه‌دار می‌گوید:
- سخنان اخیر احمدی‌نژاد که در دو مراسم، یکی سمینار «قوه مجریه در قانون اساسی» و دیگری مراسم بزرگداشت میرزا کوچک‌خان جنگلی

1. <http://www.president.ir/fa/43689>

البته نقد حقوقی نادرستی بخشی از این سخنان در مقاله دیگری خواهد آمد.

ابراز شده حاوی نکاتی است که اولاً اظهار آنها را از یک سیاست مدار آزادی خواه و دموکرات (بخوانید سکولار و لامذهب) می توان انتظار داشت، و ثانیاً بسیاری از تابوها و خط قرمزهای نظام حاکم را در هم می شکنند... و از لزوم تغییر قانون اساسی «چون مناسبات در حال تغییر است» سخن می گوید. اولی از دید غالب بر حکومت و نظریه پردازان آن کفر محض است، و دومی حتی به تعبیر بسیاری از اصلاح طلبان (از جمله، محمد خاتمی که یک بار در زمان ریاستش آن را اظهار کرده است) خیانت به شمار می رود.<sup>۱</sup>

فردی مثل صادق زیباکلام که مواضع فکری و سیاسی و مأموریت های وی برای ملت ایران شناخته شده است ذوق زده شده و می نویسد:

هر قدر که صحت نظر احمدی نژاد را می توان به آسانی نشان داد، اینکه انگیزه یا انگیزه های ایشان برای این مسائل چه می باشد، دشوار و پیچیده است. آیا واقعاً آقای احمدی نژاد دچار یک تحول روحی و معرفتی شده؟ آیا این همان احمدی نژاد است که ۱۳ میلیون اقشار و لایه های تحصیل کرده جامعه را مشتکی خس و خاشاک خواند؟ یا اینکه ایشان در همان ۲۲ خرداد ۸۸ هم به همین ارزش ها و اعتقادات پایبند بود؟ من قبلاً هم این بحث را مطرح کرده ام که به راستی با مواضع دموکراسی خواهی، مردم گرایانه و اصرار بر به رسمیت شناختن حقوق شهروندی انسان ها را چگونه باید تبیین و تفسیر کنیم؟ اینها را از ایشان قبول کنیم و نپرسیم که پس شما ۲۲ خرداد ۸۸ کجا بودید؟ اینها را از ایشان نپذیریم و بگوییم که از دید ما شما همان احمدی نژاد قبل از اردیبهشت ۹۰ هستید که حالا به دلیل تضاد منافع تان با شرکای اصول گرایان تان در قدرت، دموکراسی خواه شده اید؟ پاسخ من همان است که در جریان تقاضای رفتن ایشان به زندان اوین نوشتم. ما باید احمدی نژاد جدید را بپذیریم یا درست تر گفته باشیم، اینقدر کدر، بدبینانه، سیاه و منفی به انسان ها نگاه نکنیم. یک احتمال ضعیف و خیلی ضعیف بدهیم که واقعاً ممکن است احمدی نژاد به روایت ناصر الملک معتقد بود، در عصر مشروطه «اصالتاً و نه سیاستاً» طرفدار

1. [www.iran-emrooz.net/index.php/politik/more/42434/12/6/2012](http://www.iran-emrooz.net/index.php/politik/more/42434/12/6/2012)





مردم است، اصالتاً به فکر دفاع از حقوق ملت افتاده باشد. اینکه گذشته را هی علم کنیم و بر سر وی بگوییم یک واکنش در قبال احمدی نژاد جدید است. یک واکنش دیگر آن است که به وی خوش آمد بگوییم و به وی یادآوری کنیم که یک گام برداشته و حالا منتظریم که گام‌های بلندتری در جهت تحقق دموکراسی در کشور بردارد. به هر حال اگر او «سیاستاً» طرفدار حقوق مردم شده باشد، خیلی طول نخواهد کشید که بر جامعه این امر مکشوف خواهد شد؛ به تعبیر قدیمی‌ها: ماه همیشه زیر ابر پنهان نمی‌ماند.<sup>۱</sup>

آیا باید باور کنیم رئیس دولتی که شعار بازگشت به آرمان‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی را می‌داد و به همین اعتبار توانست از ملت ایران رأی بگیرد و دشمنان انقلاب اسلامی از او کینه به دل گرفتند و او را مورد تمسخر قرار دادند، اکنون با اظهارات عجیبش در اطراف خود «سکولارترین» گرایش درون نظام جمهوری اسلامی را نمایندگی می‌کند و در هفته‌ها و ماه‌های آخر دولتش با صراحت بیشتری این گرایش را به نمایش می‌گذارد؟

بعضی‌ها چون درک عمیق و دقیقی از مبانی دینی ندارند معتقدند این گرایش سکولار چگونه با اعتقادات امام زمانی و فرضیه ظهور صغرای جریان انحرافی قابل جمع است! البته اگر می‌دانستند که همه جریان‌های انحرافی در پایان به انکار آغاز خود می‌رسند چنین ادعایی نمی‌کردند. آیا رئیس قوه مجریه به این سبب در پایان دوره ریاست جمهوری خود به دفاع از اندیشه‌های سکولار و ژست‌های دموکراتیک روی آورده است که فکر می‌کند در درخت تنومند و پر ثمر جمهوری اسلامی دیگر شاخه‌ای را برای نشستن خود باقی نگذاشته است؟

مانمی‌دانیم آیا رئیس دولت دهم به چنین باوری رسیده است یا خیر و اگر به چنین باوری رسیده زمینه‌های فکری و سیاسی آن را باید در کجا پیدا کرد؟ آیا پاره‌ای از فصول قانون اساسی چنین توهمی را در رئیس جمهور ایجاد می‌کند یا این توهمات ناشی از خصلت ذاتی قدرت و سیاست است؟ شاید باید در مقاله دیگری سرچشمه‌های چنین توهمی را که اغلب دولت‌مردان در مقام ریاست جمهوری گرفتار آن شده‌اند مورد بررسی قرار داد. اظهارات رئیس قوه مجریه در همایش کذایی، انسان را به یاد نسابه بکری می‌اندازد. آورده‌اند که ابوعبدالله زبیرین بکرین ابی بکر بکار، معروف به نسابه بکری

1. <http://www.kaleme.com/1391/09/13/klm-122723/>

(متوفی به سال ۲۵۵ یا ۲۵۶) که از اعیان علمای عامه و در فقه، حدیث، شعر، ادب، اخبار و انساب سرآمد بود و انساب عرب را مستحضر بود، دعوی می کرد که نسب هر که پرسند بگوید. روزی در مجمعی که خاص و عام حاضر بودند کسی بر سبیل ظرافت از او پرسید: تو دعوی آن می کنی که نسب همه کس را می دانی؛ اگر راست می گویی بگو که پدر و مادر آدم که بودند؟ گفت: آدم پسر مضار بن جملج بود و مادر او صاعده بنت قزرام. خواص بخندیدند و عوام متحیر شدند. بعد از آن یاران از او پرسیدند که: این چه نسب بود که از برای آدم ابوالبشر بیان کردی؟ گفت: ترسیدم که عوام مرا به جهل نسبت کنند. اظهارات بعضی از دولت مردان در دعوی دفاع حقوق مردم، فهم دین، حقیقت، عدالت، معرفت، آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و... شبیه به دعوی نسابه بگری است. شاید در این دعوی عوام متحیر شوند؛ لیکن خواص خواهند خندید. اما خوب است یاران از آنها پرسند این چه نسبت هایی است که به دین، نبوت، امامت، ولایت، مهدویت، فقه، فقیه، حکومت اسلامی، مردم ایران، آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و انقلاب اسلامی می دهید؟ نمی دانیم پاسخ اینها چیست اما می دانیم که عمیق تر از پاسخ نسابه بگری نیست.

بنابراین بدیهی است که به راحتی فراموش کنند که در نظام جمهوری اسلامی اصولاً سلسله مراتبی به نام سلسله مراتب قدرت وجود ندارد. نظام جمهوری اسلامی که امام راحل پایه ریزی کردند نظام سلسله مراتب دیوان سالارانه ندارد که در آن شخص اول، دوم، سوم و غیره باشد. تاریخ سه دهه گذشته نشان داده است که ملت ایران حتی به عالی ترین مقام اجرایی و سیاسی مثل رئیس جمهور و نخست وزیر و حتی مثل قائم مقام رهبری تا وقتی اعتنا می کنند که به آرمان ها و ارکان نظام پایبند باشند و از آن عدول نکنند. آنهایی که هنوز توهم کسب اکثریت آرا را دارند و بدان می بالند و به این اعتبار حق بیشتری برای خود در قانون قایل اند بهتر است یکبار دیگر سرگذشت مصدق، بنی صدر و منتظری را در تاریخ معاصر مرور کنند.

اگر هم در توهم شبیه سازی رابطه مصدق و کاشانی هستند و می خواهند با وارد کردن فشار، چیزی شبیه لایحه اختیارات قانون گذاری در دوره مصدق (که بر اساس آن مجلس را منحل و شرایط را برای کودتا فراهم کردند) بگیرند یا مانند اصلاح طلبان قلابی با پیشنهاد تغییر در قانون اساسی و برداشتن محدودیت های دو دوره انتخاب مستمر رئیس جمهور در دوره آقای هاشمی دنبال تداوم قدرت هستند یا دنبال چیزی شبیه لوایح دوقلوی آقای خاتمی می باشند که بر اساس آن همان بلایی را که مصدق بر سر مجلس و ملت ایران آورد بر سر مملکت بیاورند باید بدانند که ملت ایران بیدار تر



از هر دوره‌ای در پس روشنگری‌های ولی فقیه نقشه‌های آنها را نقش بر آب خواهند کرد؛ زیرا نه آنها استعداد بازیگری‌های حرفه‌ای مصدق را دارند، نه ملت ایران مردم آن دوران هستند و نه ولی فقیه آیت‌الله کاشانی است و نه روحانیت و حوزه‌های علمیه ما روحانیت و حوزه‌های علمیه دوران گذشته است. حکایت اینها مانند آن گربه مشهور در کارتون هاست که بر روی پر تگاه قدم می‌زند و در هوا شناور است اما تنها زمانی سقوط می‌کند که می‌فهمد زیر پایش خالی است.

برای اینکه بعضی از جریان‌های انحرافی که امروز پشت سر رئیس‌جمهور و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام سنگربندی کرده و فتنه‌آفرینی می‌کنند و گرفتار این توهم هستند که با گذاشتن آرمان‌ها، باورها، گرایش‌ها و بینش‌های انحرافی خود در دهان مسئولان نظام می‌توانند خللی به ارکان نظام مستحکم جمهوری اسلامی وارد سازند، درس عبرت بگیرند به این جریان‌ها و کسانی که خواسته و ناخواسته یا دانسته و نادانسته حرفه‌های آنها را تکرار می‌کنند یادآوری می‌کنیم که ملت بزرگ ایران اگر رئیس‌جمهوری مثل آقای احمدی‌نژاد را با آن آرای باشکوه انتخاب کردند و ما هم یکی از آن انتخاب‌کنندگان بودیم به اعتبار باورهای زیر بود که در ۲۲ بهمن ۱۳۸۵ از زبان رئیس‌جمهور بیان شد:

دستاوردهای انقلاب ما در طول ۲۸ سال پر فراز و نشیب بر کسی پوشیده نیست. در رأس این دستاوردهای ملت عزیز ایران برپایی نظام مقدس جمهوری اسلامی با پرچمداری و هدایت ولایت عظیم‌الشان فقیه عادل است. ولایت فقیه در راستای امامت، ضامن استقلال، یکپارچگی و حرکت صحیح و رو به رشد ملت و کشور ماست. ولایت فقیه رمز استواری و ماندگاری ملت عزیز ایران است. ولایت فقیه فریاد خداپرستی و عدالت‌طلبی ملت ما و همه ملت‌های عالم است. ولایت فقیه ضامن سربلندی، عظمت، همدلی و پیروزی‌های ملت ایران است. در طول ۲۸ سال بسیاری از توطئه‌ها، فتنه‌ها، تهاجم‌های دشمن از فشارهای سیاسی، طراحی‌های تبلیغاتی، تلاش برای ایجاد تفرقه، درگیری‌های گوناگون توسط گروه‌ها و دستجات متفاوت... تا ایجاد برخی ناامنی‌ها و جنگ‌های روانی و همه و همه به لطف عزت، ایستادگی و درایت رهبری عزیز در طول انقلاب خنثی شد... امروز پرچم عزت و صلابت ما در دست رهبری معظم انقلاب است. ناکامی دشمنان



زشت خود در هجوم مستمر به این رکن انقلاب موجب شده است که اخیراً  
زبوانه و ذلیلانه به دروغ و شایعه پناه ببرند...<sup>۱</sup>

ما با قاطعیت اعلام می‌کنیم رئیس‌جمهوری که سخنانی شبیه بخشی از سخنان  
همایش قوه مجریه و حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران گفت یا رئیس‌جمهوری  
که عنایت به جریان انحرافی دارد و نصیحت ولی فقیه که نصیحت ملت ایران است  
را گوش نمی‌کند یا رئیس‌جمهوری که اداهای مصدق را در می‌آورد و پیوسته قهر  
می‌کند و در منزل می‌نشیند یا رئیس‌جمهوری که میل به استمرار قدرت با توسل به  
هر جریان انحرافی را دارد یا رئیس‌جمهوری که از سخنان او دشمنان انقلاب اسلامی  
و دشمنان ملت ایران شاد می‌شوند یا رئیس‌جمهوری که به ارکان نظام بی‌اعتناست یا  
رئیس‌جمهوری که به دنبال جنگ زرگری است یا رئیس‌جمهوری که به عدالت و مبارزه  
با فساد بی‌اعتناست و فقط شعار می‌دهد یا رئیس‌جمهوری که ناتوانی و ناکارآمدی  
خود را به گردن دیگران می‌اندازد یا رئیس‌جمهوری که عزت و کرامت مردم سالاری  
اسلامی را به دموکراسی مورد تأیید نظام سلطه غربی می‌فروشد یا رئیس‌جمهوری  
که حلقه‌های پیچیده و مشکوک سکولار در اطرافش لانه می‌کنند یا رئیس‌جمهوری  
که به انشقاق درون نظام کمک می‌کند یا رئیس‌جمهوری که خود را فصل الخطاب  
آرمان‌های ایدئولوژیک نظام می‌بیند در حالی که بر طبق قانون اساسی چنین جایگاهی  
ندارد یا رئیس‌جمهوری که بیش از همه به قانون بی‌اعتناست ولی جلوتر از همه شعار  
قانون و قانون اساسی می‌دهد یا رئیس‌جمهوری که سرنوشت مهم‌ترین وزارتخانه‌ها را  
بلا تکلیف می‌گذارد و سرنوشت چند وزارتخانه را به دست یک نفر می‌دهد و یا... برای ما  
شناخته شده نیست و ملت ایران بی‌تردید به چنین رئیس‌جمهوری رأی نداده و نخواهد  
داد.

ملت ایران به رئیس‌جمهوری رأی داده و می‌دهد که سرنوشت یک ملت مظلوم و  
رنج‌کشیده را در شرایط حساس، فدای روابط شخصی خانوادگی و جریانی خود نسازد و  
باورهای خصوصی خود را باورهای یک ملت و نظام تلقی نکرده و برای اثبات آن از جیب  
ملت ایران هزینه نکند.

۱. دولت اقدام؛ تأملاتی گذرا در گزارش عملکرد دولت نهم، تهران، مرکز پژوهش و اسناد ریاست‌جمهوری،  
۱۳۸۷، ج ۱، ص ۵۴-۵۳.